

واکاوی تأویلات باطنی در تراث شیعی؛

با نظر به نقد منابع عامه

روح الله اعتبار

بنیاد فرهنگی امامت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
وَالَّذِي يُضَوِّتُ النَّجْمَ
وَالَّذِي يُرْسِدُ الْوَالِدَ
الْيَتِيمَ إِلَى الْإِنْتِهَاءِ
وَالَّذِي يَجْعَلُ اللَّيْلَ
سُجُودًا وَالنَّجْمَ
دُجُودًا وَاللَّيْلَ
سُجُودًا وَالنَّجْمَ
دُجُودًا

چکیده

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على أعدائهم أجمعين
یکی از اشکالات برخی از اهل سنت به شیعه، وجود تأویلات باطنی در روایات شیعه است و
چنین اظهار می نماید که چون شیعه برای اثبات امامت مورد نظر خویش دلیلی ندارد لذا مجبور به
تأویلات باطنی است تا بتواند امامت مورد نظر خویش را اثبات کند. در این نوشتار سعی شده
است تا به یکی از روایاتی که ادعای تأویل باطنی در آن شده است پاسخ داده شود و اثبات شود که
مضمون این حدیث از منابع عامه بدست می آید. پس طرف مقابل یا باید وجود تأویل باطنی را در
منابع خودشان بپذیرد یا اینکه اسم این روایت را تأویل باطنی نداند.

واژگان کلیدی: تأویل باطنی، روایات خاصه، روایات عامه، امامت

یکی از اشکالاتی که اهل سنت در بحث قرآن به شیعه وارد می کنند، وجود تأویلات باطنی در روایات شیعه است. این اشکالات از گذشته وجود داشته است^۱ اما در بین معاصرین از اهل سنت شدت بیشتری یافته است. از جمله این افراد می توان به محمد حسین ذهبی^۲ و ناصر قفاری^۳ و محمد محمد ابراهیم عسال^۴ و حمود نایف دبوس^۵ اشاره کرد.

علمای شیعه جواب های مختلفی به این شبهه داده اند و سعی در تحلیل این روایات داشته اند. از جمله مرحوم استاد معرفت در کتاب التفسیر الأثری الجامع^۶ و آقای امین حسین پوری در مقاله تأویل قرآن به مقامات اهل بیت علیهم السلام^۷؛ مبانی و پیش فرض ها^۸ و آقایان نجار زادگان و آراسته و مسعودی و احمدی در مقاله باطن و لائی قرآن و روایات تأویلگر آیات به مقامات ائمه علیهم السلام^۹ و آقای عبد الکریم بهجت پور در کتاب تفسیر فریقین^{۱۰} و آقای محمد اسعدی در کتاب سایه ها و لایه های معنایی و آقای محمد فاکر میبدی در بخش قاعده جری و تطبیق از کتاب قواعد التفسیر لدی الشیعة و السنة و آقای محمد کاظم شاکر در بخش چهارم از کتاب روش های تأویل قرآن و آقای صباح عیدان حمود عبادی در کتاب فهم الخطاب القرآنی بین الإمامیة و الأشاعرة^{۱۱} و ...

۱ زرکشی، بدر الدین، البرهان فی علوم القرآن: ۲ / ۱۵۲

۲ ذهبی، محمد حسین، التفسیر و المفسرون: ۲ / ۲۲ - ۲۵

۳ قفاری، ناصر، أصول مذهب الشیعة الإمامیة الاثنی عشریة: ۱ / ۱۵۰ - ۱۹۹

۴ عسال، محمد محمد ابراهیم، الشیعة الاثنی عشریة و منهجهم فی تفسیر القرآن الکریم: ۲۰۹ - ۲۷۴

۵ دبوس، حمود نایف، عقائد الشیعة و حقائقهم المغیبة: ۳ / ۱۲۸۹ - ۱۴۶۵

۶ التفسیر الأثری الجامع: ۱ / ۳۱

۷ برخی از راهکارهای مطرح شده در این مقاله مربوط به ملا صدرا و فیض کاشانی و فتونی عاملی رحمهم الله است پس این راهکارها از گذشته بوده و علمای شیعه سعی در تحلیل این روایات داشته اند

۸ فصلنامه تخصصی پژوهشهای قرآنی، سال هجدهم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۱.

۹ فصلنامه امامت پژوهی، سال دهم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۹.

۱۰ درس پنجم و ششم

۱۱ ص ۳۴۰ به بعد از این کتاب.

روشی که نگارنده در این مقاله دنبال می کند بررسی موردی روایاتی است که اشکال به آنها وارد شده است و اینکه همین مضمون از منابع عامه استفاده شود و به نوعی توثیق روایات امامتی از منابع آنها بشود. نگارنده ادعا ندارد که در همه روایات این کار قابل انجام است بلکه فعلا در آیه مورد بحث این ادعا را دارد. تکیه اصلی بر نقد مباحث دکتر حمود نایف دبوس است.

طرح اشکال

حمود نایف دبوس "عقائد الشيعة و حقائقهم المغيبة" در جلد سوم از کتاب خویش حدود ۱۸۰ صفحه بحث تأویلات باطنی امامیه را مطرح کرده روایاتی از کتب حدیثی شیعه آورده که به گمان او خلاف ظاهر است. معمولاً توضیحی ذیل روایات نمی دهد که وجه خلاف ظاهر بودن چیست اما در ابتدای این بخش حدود یک صفحه به صورت کلی می نویسد: جمیع تأویلات باطنی شیعه برای آیات قرآن کریم عبارت از معانی است که سیاق و معنای آیه آن را قبول نمی کند و مجرد عرضه روایات شیعه که تأویل باطنی را ذکر کرده اند در بطلان آن کفایت می کند و چون دست شیعه از استدلال در مباحث امامت خالی است لذا دنبال چنین تأویلاتی می روند.^{۱۲}

اولین روایت را از کتاب کافی مرحوم کلینی آورده که چنین است: علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله جل و عز و أوفوا بعهدی قال بولایة أمير المؤمنین علیه السلام أوف بعهدکم أوف لکم بالجنة.^{۱۳} علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام در مورد قول خداوند عز و جل "و به عهد من وفا کنید" روایت کرده که حضرت می فرمایند: یعنی به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام وفا کنید. من هم به عهد شما وفا می کنم و شما را به بهشت می برم.

برخی دیگر از معاصرین عامه هم این روایت را تأویل باطنی می دانند.^{۱۴}

۱۲ دبوس، حمود نایف، عقائد الشيعة و حقائقهم المغيبة: ۳ / ۱۲۸۹

۱۳ کلینی، محمد بن یعقوب، کافی: ۱ / ۴۳۱ ح ۸۹

۱۴ عسال، محمد محمد ابراهیم، الشيعة الاثنی عشریة و منهجهم فی تفسیر القرآن الکریم: ۲۳۱ - ۲۳۲؛ کارامبری، مامادو، موقف الراضة من القرآن الکریم:

توضیح واژگان مورد بحث

بحث در مورد تأویل باطنی است. لذا به اختصار این دو واژه را بررسی می کنیم.

تأویل در لغت: ابن فارس می نویسد: این کلمه از ماده (أ و ل) است که در دو معنای ابتدای امر و انتهای آن به کار رفته است.^{۱۵} راغب می نویسد: رجوع به اصل را تأویل می نامند.^{۱۶}

تأویل در اصطلاح: محمد حسین ذهبی می نویسد: تأویل نزد سلف دو معنی دارد: معنای اول: تفسیر کلام چه موافق ظاهر کلام باشد یا نباشد که طبق این معنی تفسیر و تأویل به یک معنی هستند. معنای دوم: آنچه مراد کلام است پس اگر کلام طلب چیزی بکند آن چیز مطلوب، تأویل کلام است و اگر خبر از چیزی بدهد آن چیزی که از آن خبر داده شده، تأویل است. تأویل نزد متأخرین عبارت از برگرداندن لفظ از معنای مناسب به یک معنای غیر مناسب بخاطر یک دلیلی که همراه کلام است.^{۱۷}

باطن در لغت: خلاف ظاهر را بطن می گویند.^{۱۸}

باطن در اصطلاح: تعاریف متعددی ارائه شده است. زرکشی ذیل حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله (هیچ آیه ای از قرآن نیست مگر اینکه ظاهر و باطن دارد) می نویسد: چهار قول مطرح شده است. یک: اگر از باطن فحص کرده و آن را قیاس بر ظاهر کنید بر معنی و قوف پیدا خواهید کرد. دو: ظاهر داستان های قرآن خبر از هلاک گذشتگان و باطنش نصیحت دیگران است. سه: ظاهر یعنی آنچه که عده ای به آن عمل کردند و باطن یعنی آنچه که عده ای به آن عمل خواهند کرد. چهار: ظاهر یعنی لفظ و باطن به معنای تأویل است.^{۱۹} سیوطی معنای پنجمی نقل کرده: ظاهر یعنی

۱۵ ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة: ۱ / ۱۵۸

۱۶ راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن: ۹۹

۱۷ ذهبی، محمد حسین، التفسیر و المفسرون: ۱ / ۱۵؛ برای تحقیق بیشتر رجوع شود به روش های تأویل قرآن تألیف محمد کاظم شاکر.

۱۸ ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة: ۱ / ۲۵۹؛ راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن: ۱ / ۱۳۰

۱۹ زرکشی، بدر الدین، البرهان فی علوم القرآن: ۲ / ۱۶۹

آنچه که از معانی برای عالمان به ظاهر روشن است و بطن آن اسراری است که ظاهر متضمن آن است و خداوند ارباب حقائق را بر آن مطلع کرده است.^{۲۰} دکتر ذهبی می نویسد: باطنی که شیعه بدان قائل است چیزی است که با ذوق آنها سازگار است و هیچ دلالتی از الفاظ قرآن کریم حتی به نحو اشاره ندارد.^{۲۱}

۲۰ سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، الاتقان فی علوم القرآن: ۴ / ۲۲۵؛ برای تحقیق بیشتر رجوع شود به پژوهشی تطبیقی در بطون قرآن تألیف سید حیدر طباطبائی.

۲۱ ذهبی، محمد حسین، التفسیر و المفسرون: ۲ / ۲۵

جواب اول

جواب اول: عده ای از علمای عامه این عهد را به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله تفسیر کرده اند. اگر تفسیر آیه به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام خلاف ظاهر است پس تفسیر آیه به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله هم خلاف ظاهر است. پس حق ندارید شیعه را متهم به تأویل باطنی کنید چرا که این تفسیر در منابع خود شما موجود است و از ظاهر واژه عهد نمی توان مورد خاصی را برداشت کرد بلکه لفظ عامی است که مصادیق متعدد دارد.

ابن عطیه در این خصوص می نویسد: اختلف المتأولون في هذا العهد إليهم فقال الجمهور ذلك عام في جميع أوامره و نواهيه و صاياها فيدخل في ذلك ذكر محمد صلی الله علیه و آله و سلم في التوراة.^{۲۲} جمهور مفسرین قائل به عمومیت این واژه در تمام اوامر و نواهی و وصایا هستند که ذکر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در تورات هم داخل در همین عام است. قرطبی هم شبیه بیان ابن عطیه را دارد.^{۲۳} ابن قتیبه در توضیح آیه چنین می نویسد: أي أوفوا لي بما قبلتموه من أمري و نهی.^{۲۴} یعنی به آن اوامر و نواهی که قبول کردید وفا کنید. برخی از مفسرین خاصه هم چنین نوشتند: متعلق عهد در آیه ذکر نشده لذا شامل هر عهدی می شود.^{۲۵}

حال چند نمونه بیان کنیم که عده ای از مفسرین واژه عهد را فقط به عهد بر نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تفسیر کرده اند.

نمونه اول: طبری می نویسد: «قَدْ تَقَدَّمَ بَيَانُنَا مَعْنَى الْعَهْدِ فِيْمَا مَضَى مِنْ كِتَابِنَا هَذَا وَ اِخْتِلَافَ الْمُخْتَلِفِينَ فِي تَأْوِيلِهِ وَالصَّوَابَ عِنْدَنَا مِنَ الْقَوْلِ فِيهِ. وَهُوَ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ عَهْدُ اللَّهِ وَوَصِيَّتُهُ الَّتِي أَخَذَ عَلَيَّ بَنِي

۲۲ ابن عطیه، عبد الحق، المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز: ۱ / ۱۳۴

۲۳ قرطبی، محمد، الجامع لأحكام القرآن: ۱ / ۳۳۲

۲۴ ابن قتیبه، عبد الله، غريب القرآن: ۴۷

۲۵ شیرازی، سید محمد، تقریب القرآن إلى الأذهان: ۱ / ۱۲۵

إِسْرَائِيلَ فِي التَّوْرَةِ أَنْ يُبَيِّنُوا لِلنَّاسِ أَمْرَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ رَسُولٌ... وَكَمَا حَدَّثَنَا بِهِ ابْنُ حُمَيْدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَلْمَةُ بْنُ الْفَضْلِ، عَنِ ابْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي مُحَمَّدٍ، مَوْلَى زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ أَوْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: " {وَأَوْفُوا بِعَهْدِي} الَّذِي أَخَذْتُ فِي أَعْنَاقِكُمْ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا جَاءَكُمْ" ^{۲۶} ما در این کتاب معنای عهد را بیان کرده ایم و اینکه اختلافاتی وجود دارد که به نظر ما قول صحیح این است که عهد اینجا عهدی است که خداوند متعال بر بنی اسرائیل در تورات گرفته که امر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و رسالت ایشان را به مردم بیان کنند سپس به روایت ابن عباس استناد می کند. برخی از علمای عامه این سند را صحیح می دانند مثل سیوطی ^{۲۷} و مناوی ^{۲۸} و مظهری ^{۲۹}.

نمونه دوم: ابن ابی حاتم سه روایت ذیل این فقره می آورد که روایت دوم چنین است: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى، أَنَّ أَبَا غَسَّانَ ثَنَا سَلْمَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ فِيمَا حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي مُحَمَّدٍ عَنْ عِكْرِمَةَ أَوْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَوْفُوا بِعَهْدِي الَّذِي أَخَذْتُ فِي أَعْنَاقِكُمْ لِلنَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا جَاءَكُمْ» ^{۳۰}. ابن ابی حاتم در ابتدای کتابش ملتزم شده که احادیث صحیح السند را بیاورد. ^{۳۱} برخی از معاصرین این سند را حسن می دانند. ^{۳۲}

نمونه سوم: واحدی در تفسیر مختصرش می نویسد: و أوفوا بعهدی ای فی محمد صلی الله علیه و آله. ^{۳۳} واحدی در تفسیر متوسط و مفصل خویش هم چنین تفسیری را از ابن عباس نقل می کند. ^{۳۴}

۲۶ طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن: ۱ / ۵۹۶

۲۷ سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، نواهد الأبتکار و شوارد الأفكار: ۲ / ۲۱۶

۲۸ مناوی، عبد الروؤف، الفتح السماوی بتخریج أحادیث القاضی البیضاوی: ۱ / ۱۶۴

۲۹ مظهری، محمد ثناء الله، التفسیر المظهری: ۱ / ۶۰

۳۰ رازی، عبد الرحمن بن محمد، تفسیر القرآن العظیم: ۱ / ۹۵ ح ۴۳۸

۳۱ رازی، عبد الرحمن بن محمد، تفسیر القرآن العظیم: ۱ / ۱۴

۳۲ حکمت بن بشیر بن یاسین، الصحیح المسبور من التفسیر بالمأثور: ۱ / ۱۴۶

۳۳ واحدی، علی بن احمد، الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز: ۱۰۱

۳۴ واحدی، علی بن احمد، التفسیر الوسیط: ۱ / ۱۲۷؛ التفسیر البسیط: ۲ / ۴۳۱

در برخی از تفاسیر چنین آمده است: «والوفاء بعهده: القيام بطاعته، وامثال أوامره، واجتناب نواهی، ولا یتم هذا إلا بالإیمان بمحمد صلی الله علیه وسلم، وبالقرآن المنزل علیه، والعمل بها فيه»^{۳۵}. وفای به عهد یعنی قیام به طاعت خداوند و امتثال اوامر ایشان و اجتناب از نواهی ایشان که این امر محقق نمی شود مگر با ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله.

شبهه این بیان را مرحوم علامه مجلسی ذیل حدیث مورد بحث آورده است. ایشان می فرماید: آنچه که در خبر ذکر شده بیان عمده اجزای عهد است که اصول دین است. و اکتفا به ذکر ولایت شده چرا که ولایت مستلزم سائر اجزای اصول است. بلکه ممکن است گفته شود: ولایت مستلزم فروع هم است زیرا ولایت و متابعت ایشان متضمن عمل به طاعات و ترک مناهی است بلکه ولایت حقیقیه محقق نمی شود مگر به عمل به طاعات و ترک مناهی.^{۳۶} مرحوم ملا صالح هم ولایت را مصداق اکمل از عهد می داند.^{۳۷}

۳۵ درة، محمد علی طه، تفسیر القرآن الکریم و إعرابه و بیانه: ۱ / ۱۲۳

۳۶ مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول: ۵ / ۱۲۴

۳۷ مازندرانی، محمد صالح بن احمد، شرح الکافی: ۷ / ۱۰۴

جواب دوم

جواب دوم: در صحیح بخاری ذیل آیه ۲۷ سوره بقره روایتی وجود دارد که نقض عهد بر حروریه تطبیق شده است. وجه استدلال این است که با توجه به عبارات شروح بخاری که خواهد آمد، حروریه باید از ولی امر زمان خویش که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام بودند اطاعت می کردند. پس عهد در این آیه بر اطاعت از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام تطبیق شده است. بله صحیح است که اطاعتی که شیعه قائل است با اطاعتی که عامه می گویند کاملاً متفاوت است مثل اینکه ما امامت را از اصول و آنها امامت را از فروع می دانند.^{۳۸}

روایت چنین است: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَمْرِو، عَنْ مُصْعَبٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبِي: {قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا} هُمُ الْحُرُورِيَّةُ؟ قَالَ: لَا، هُمُ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى، أَمَّا الْيَهُودُ: فَكَذَّبُوا مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَمَّا النَّصَارَى: كَفَرُوا بِالْجَنَّةِ وَقَالُوا: لَا طَعَامَ فِيهَا وَلَا شَرَابَ، وَالْحُرُورِيَّةُ: {الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ}، وَكَانَ سَعْدٌ يُسَمِّيهِمُ الْفَاسِقِينَ»^{۳۹} مصعب از پدرش سعد سؤال می کند که آیا مراد از آیه {قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا} حروریه اند؟ او می گوید: نه بلکه مراد از این آیه یهود و نصاری هستند. یهود پیامبر صلی الله علیه و آله را تکذیب کردند و نصاری بهشت را تکذیب کردند و گفتند غذا و نوشیدنی در آنجا نیست. حروریه مصداق این آیه اند {الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ}.

ممکن است به ما اشکال شود که آیه مورد بحث ما آیه ۴۰ سوره بقره است در حالی که این حدیث بخاری ذیل آیه ۲۷ سوره بقره آمده و این دو به هم ربطی ندارند.

۳۸ تفتازانی، سعد الدین، شرح المقاصد: ۵ / ۲۳۲

۳۹ بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری: ۶ / ۹۳ ح ۴۷۲۸

در جواب می‌گوییم: بین این دو آیه طبق نظر عده‌ای از مفسرین اتحاد وجود دارد به این معنی که وقتی به آیه ۴۰ رسیده‌اند همان معنایی که در آیه ۲۷ داشتند را تکرار کردند.

از جمله مفسرین می‌توان به طبری اشاره کرد که در جواب اول عبارت او را آوردیم. طبری در آیه ۲۷ سوره بقره بعد از بیان اقوال چنین می‌نویسد: «فَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ: هُمُ التَّارِكُونَ مَا عَهَدَ اللَّهُ إِلَيْهِمْ مِنَ الْإِقْرَارِ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»^{۴۰} کسانی که نقض عهد خداوند می‌کنند همان کسانی هستند که اقرار به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ترک می‌کنند. پس همان گونه که مشاهده نمودید طبری این دو آیه را به یک معنی تفسیر کرده است.

از جمله مفسرین واحدی است که عبارت او در الوجيه ذیل آیه ۴۰ را آوردیم. او در آیه ۲۷ می‌نویسد: «{عَهْدَ اللَّهِ}: وصيته وأمره في الكتب المتقدمة بالإيمان بمحمد صلى الله عليه وسلم»^{۴۱}

از جمله مفسرین ابن جوزی است. او ذیل آیه ۲۷ وقتی که می‌خواهد اقوال را مطرح کند اولین قولی که می‌نویسد این است: «أحدها: أنه ما عهد إلى أهل الكتاب من صفة محمد صلى الله عليه وسلم والوصية باتباعه، قاله ابن عباس ومقاتل» اولین قول: مراد از عهد، عهد به اهل کتاب است که همان بیان صفت پیامبر صلی الله علیه و آله و وصیت به اتباع از ایشان است.^{۴۲} وقتی که به آیه ۴۰ می‌رسد در بیان اولین قول می‌نویسد: «أحدها: أنه ما عهدة إليهم في التوراة من صفة محمد صلى الله عليه وسلم، رواه أبو صالح عن ابن عباس»^{۴۳}

حالا مراجعه‌ای به شروح صحیح بخاری داشته باشیم.

۴۰ طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن: ۱ / ۴۳۷

۴۱ واحدی، علی بن احمد، الوجيه فی تفسیر الكتاب العزیز: ۹۷

۴۲ عبد الرحمن بن علی، ابن جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر: ۱ / ۴۸

۴۳ عبد الرحمن بن علی، ابن جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر: ۱ / ۶۰

ابن جوزی می نویسد: «والحرورية الَّذِي قَاتَلُوا عَلِيَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَدْ سَبَقَ وَصَفُهُمْ، فَلَمَّا خَالَفُوا مَا عَهْدَ إِلَيْهِمْ فِي الْقُرْآنِ مِنْ طَاعَةِ أَوْلِي الْأَمْرِ بَعْدَ إِقْرَارِهِمْ بِهِ، كَانَ ذَلِكَ نَقْضًا مِنْهُمْ»^{۴۴} حروریه کسانی هستند که با علی علیه السلام جنگ کردند و وصف آنها سابقا گذشت، هنگامی که مخالفت با عهدهی کردند که در قرآن از آنها گرفته شده بود که اطاعت از اولی الامر داشته باشند، این کارشان نقض می باشد.

ابن هبیره می نویسد: «وأرى أن هذا الميثاق الذي أشار إليه سعد هو الذي ذكره الله تعالى، وإنما نقضوا ميثاقهم لا طراحيهم أمر رسول الله في ترك طاعتهم عليا أمير المؤمنين»^{۴۵} به نظر من این میثاقی که سعد به او اشاره کرده همان را خداوند متعال ذکر کرده است و حروریه نقض میثاق کردند چون امر رسول الله صلی الله علیه و آله را طرح کرده و ترک اطاعت از امیر المؤمنین علی علیه السلام کردند.

عینی می نویسد: «(هم الحرورية)... طَائِفَةٌ خَوَارِجٌ يَنْسُبُونَ إِلَى حُرُورَاءِ قَرْيَةٍ بِقَرْبِ الْكُوفَةِ، وَكَانَ ابْتِدَاءَ خُرُوجِ الْخَوَارِجِ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، مِنْهَا... وَالْحُرُورِيَّةُ لَمَّا خَالَفُوا مَا عَهْدَ اللَّهُ إِلَيْهِمْ فِي الْقُرْآنِ مِنْ طَاعَةِ أَوْلِي الْأَمْرِ بَعْدَ إِقْرَارِهِمْ بِهِ كَانَ ذَلِكَ نَقْضًا مِنْهُمْ لَهُ»^{۴۶} حروریه طائفه ای از خوارج اند که منسوب به حروراء اند و ابتدای خروجشان بر علی بن ابی طالب علیهما السلام از آنجا بوده است و حروریه هنگامی که مخالفت با عهد خداوند در قرآن کردند که بیان از اطاعت اولی الامر است بعد از اینکه اقرار به آن کرده بودند، این کارشان نقض می باشد.

کورانی می نویسد: «وأراد سعد أن هؤلاء من الذين ينقضون عهد الله؛ لأنهم خرجوا على علي وهو الإمام الحق، وإلا فالآية إنما نزلت في أهل الكتاب»^{۴۷} منظور سعد این است که حروریه از جمله کسانی

۴۴ ابن جوزی، عبد الرحمن بن علی، كشف المشكل من حديث الصحيحين: ۱ / ۲۴۴

۴۵ شبیبانی، یحیی بن هبیره، الإفصاح عن معانی الصحاح: ۱ / ۳۴۳

۴۶ عینی، محمود بن احمد، عمدة القاری شرح صحیح البخاری: ۱۹ / ۴۹

۴۷ کورانی، احمد بن اسماعیل، الكوثر الجاری إلى ریاض أحادیث البخاری: ۸ / ۱۸۵

هستند که عهد خدا را نقض می کنند چرا که بر علی علیه السلام خروج کردند در حالی که او امام حق بود، و گرنه آیه در مورد اهل کتاب نازل شده است.

قسطلانی می نویسد: «والذي يقتضيه التحقيق أنها عامة، فأما قول علي أنهم الحرورية فمعناه أن الآية تشملهم كما تشمل أهل الكتابين وغيرهم لا أنها نزلت في هؤلاء على الخصوص بل أعم من ذلك لأنها مكية»^{۴۸} تحقیق این است که آیه عام است. اما قول به اینکه آنها حروریه اند معنایش این است که آیه شامل آنها می شود همان گونه که اهل کتاب و غیر آنها را شامل می شود نه اینکه فقط در خصوص حروریه نازل شده باشد بلکه آیه اعم است چون آیه مکی است و هنوز آن موقع حروریه نبودند.

پس حاصل مطلب از شروح صحیح بخاری این شد که مراد از عهد، اطاعت از اولی الامر است و این آیه بر برخی از کسانی که بر امیر المؤمنین علی علیه السلام خروج کرده اند تطبیق شده است. همین مطلب از برخی کتب روایی خاصه قابل استفاده است. مرحوم طبرسی در یکی از احتجاجات حضرت امیر المؤمنین می نویسد: احتجاج ایشان علیه السلام بر ناکثین بیعت ایشان ... حضرت فرمودند: أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولی الامر منكم و این آیه فقط برای ما اهل بیت است ... أوفوا بعهدی أوف بعهدکم^{۴۹} همان گونه که مشاهده می کنید حضرت علیه السلام آیه وفای به عهد را بعد از آیه اطاعت از اولی الامر آورده اند. بله در اینکه مراد از اولی الامر چه کسانی اند بین ما و عامه تفاوت وجود دارد^{۵۰} ولی فعلا آنچه که مهم است بنا بر هر دو قول، وفای به عهد بر اطاعت از اولی الامر تطبیق شده است.

۴۸ قسطلانی، احمد بن محمد، إرشاد الساری لشرح صحیح البخاری: ۲۳۰ / ۷

۴۹ احمد بن علی، طبرسی، الاحتجاج علی اهل اللجاج: ۱ / ۱۶۰

۵۰ ربانی، علی، امامت در بینش اسلامی: ۲۵۳ - ۲۵۷ (در این کتاب چهار قول مهم عامه را مطرح کرده اند).

ممکن است اشکال شود که روایت صحیح بخاری به اصطلاح علم حدیث موقوف است یعنی به صحابی می‌رسد^{۵۱} (که سعد بن ابی وقاص است) نه به پیامبر صلی الله علیه و آله لذا خیلی ارزشی ندارد.

عینی می‌نویسد: «قد أكثر البخاري من أحاديث وأقوال الصحابة وغيرهم بغير إسناد فإن كان بصيغة جزم كقال وروى ونحوهما فهو حكم منه بصحته... ما ذكرت فيه مسنداً إلا ما صحح^{۵۲} بخاری در صحیح خود خیلی از اقوال صحابه را بدون اسناد بیان کرده است که اگر با صیغه جزمی باشد محکوم به صحت است... هر چه که بخاری به صورت مسند در این کتاب آورده صحیح است.

طبق بیان عینی اگر بخاری کلامی را به صورت جزمی موقوف بر صحابه کند هر چند که سند نیاورد این محکوم به صحت است. روشن است که اگر بخاری کلامی را موقوف بر صحابه کند و سند ذکر کند این هم صحیح است. ابن ملقن هم چنین بیانی دارد.^{۵۳}

۵۱ عراقی، زین الدین، شرح التبصرة والتذكرة: ۱ / ۱۸۴

۵۲ عینی، محمود، عمدة القاری شرح صحیح البخاری: ۱ / ۱۰

۵۳ ابن ملقن، عمر، التوضیح لشرح الجامع الصحیح: ۲ / ۶۳

اشکال مخالفت سیاق

برخی از معاصرین عامه اشکال کرده اند که این تفسیر مخالف سیاق است چرا که سیاق آیه متعلق به بنی اسرائیل است. آیه هر چند که عام است لکن آنچه که رافضه ذکر کرده اند تفسیر آیه نیست. اقتران آیه به نداء "یا بنی اسرائیل" تأکید می کند که آیه در مورد بنی اسرائیل نازل شده نه غیرشان. عبارت این مستشکل چنین است: فهذا التفسیر یأباه سیاق الآیة فإن سیاقها يتعلق ببنی اسرائیل و دعوتهم إلى الوفاء بعهد الله و شكر النعم التي أنعم الله عليهم بها و إن كانت الآیة عامة إلا أنها لا یدخل فیها ما یزعمه الرافضة تفسیرا لها. فإن ما اقترن بالآیة من النداء (یا بنی اسرائیل) یؤكد نزول الآیة فی بنی اسرائیل خاصة دون غیرهم.^{۵۴}

۵۴ کارامبیری، مامادو، موقف الرافضة من القرآن الکریم: ۲۸۲ - ۲۸۳؛ همچنین رجوع شود به: عسال، محمد محمد ابراهیم، الشيعة الاثنی عشریة و منهجهم

فی تفسیر القرآن الکریم: ۲۳۱ - ۲۳۲

جواب اول

ذیل جواب دوم اشاره کردیم که طبق نظر عده ای از مفسرین عامه بین آیه ۴۰ و آیه ۲۷ سوره بقره اتحاد در معنای "عهد" وجود دارد و روایت منطبق بر حروریه را در جواب دوم ذکر کردیم.

ابن کثیر پس از ذکر این روایت می نویسد: فهو تفسیر علی المعنی لا أن الآية أريد منها التنصيص علی الخوارج الذین خرجوا علی علی بالنهروان فأولئك لم يكونوا حال نزول الآية وإنما هم داخلون بوصفهم فيها مع من دخل لأنهم سموا خوارج لخروجهم عن طاعة الإمام. °° حاصل عبارت ابن کثیر اینکه: حروریه هنگام نزول آیه نبودند ولی چون معنای آیه شامل آنها می شود و بر کار آنها نقض عهد صدق می کند لذا از جهت معنی داخل در آیه هستند. همین بیان را می توان در آیه ۴۰ سوره بقره سرایت داد. به نظر می رسد این کلام ابن کثیر عبارت دیگر از جری ° است که در کلام برخی از مفسرین خاصه در ذیل روایت کافی آمده است. °°

۵۵ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم: ۲۰۹ / ۱

۵۶ جری یعنی انطباق الفاظ و آیات قرآن بر مصادیقی غیر از آنچه آیات درباره آنها نازل شده است. شاکر، محمد کاظم، روش های تأویل قرآن: ۱۴۷؛ فاکر

میبدی، محمد، قواعد التفسیر لدى الشيعة و السنة: ۳۰۱

۵۷ طباطبائی، سید محمد حسین، تفسیر البیان فی الموافقة بین الحديث و القرآن: ۱ / ۱۳۵

جواب دوم

علامه مجلسی رحمه الله می فرماید: آیه خطاب به بنی اسرائیل موجود در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله است که قرآن بر آنها نازل شده است.^{۵۸} آلوسی هم این مطلب را دارد. او می نویسد: خطاب لطائفة خاصة من الکفرة المعاصرین للنبی صلی الله علیه و آله.^{۵۹} برخی دیگر از مفسرین عامه هم چنین بیانی دارند.^{۶۰}

فرق این جواب با جواب اول در این است که در جواب اول خطاب به بنی اسرائیل موجود قبل از اسلام بوده لذا سیاق آیه ظاهراً ربطی به وفای به عهد ولایت ندارد اما در جواب دوم ظاهر سیاق منافاتی با عهد ولایت ندارد چرا که خطاب به بنی اسرائیل موجود در زمان اسلام است و آنها موظف به پذیرش اسلام و ارکان آن می باشند .

۵۸ مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول: ۵ / ۱۲۴

۵۹ آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی: ۱ / ۲۴۳

۶۰ ابن ابی زینین، محمد، تفسیر القرآن العزیز لابن ابی زینین: ۱ / ۱۳۵؛ عثیمین، محمد، تفسیر القرآن الکریم (الفانحة - البقرة): ۱ / ۱۴۳

شواهدی برای دفع شبهه سیاق

احادیثی در مورد ولایت امیر المؤمنین علیه السلام در منابع عامه وجود دارد که عمومی بوده و فقط شامل مسلمانان نمی شود بلکه بنی اسرائیل هم داخل در همین عموم اند لذا هیچ گونه استبعادی ندارد که مخاطب آیه، بنی اسرائیل باشند و به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام مأمور باشند.

شاهد اول ذیل آیه (و قفوههم إنيهم مسئولون) می باشد و روایاتی داریم که یعنی از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام سؤال می شوند. افرادی مثل خوارزمی^{۶۱} و گنجی^{۶۲} این حدیث را نقل کرده اند. آیت الله میلانی مد ظله به تفصیل این نصوص را بررسی نموده اند.^{۶۳} با مشاهده آیات قبل معلوم می شود که آیه برای آخرت است و مراد از ضمیر (إنيهم) افراد ظالم اند که اختصاص به مسلمین ندارد و شامل ظالمین هر قومی از جمله بنی اسرائیل می شود.^{۶۴} پس طبق روایت خوارزمی و گنجی و ... عموم مردم مخاطب این سؤال هستند و از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام سؤال می شوند و بنی اسرائیل هم جزء مردم اند. حتی اگر بر فرض مراد از ولایت، محبت باشد، به نکته ما اشکال وارد نمی شود چون مهم این است که همه از جمله بنی اسرائیل از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام سؤال می شوند.

شاهد دوم حدیثی است که ابن مغازلی چنین نقل کرده است: «أخبرنا أحمد بن محمد بن عبد الوهاب -إذنا- عن القاضي أبي الفرج أحمد بن علي قال: حدثنا أبو غانم سهل بن إسماعيل بن بلبل، حدثنا أبو القاسم الطائي، حدثنا محمد بن زكريا الغلابي حدثني العباس بن بكار عن عبد الله بن المثني عن عمه ثمامة بن عبد الله بن أنس عن أبيه عن جده قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ((إذا كان يوم القيامة ونصب الصراط على شفير جهنم لم يجز إلا من معه كتاب ولاية علي بن أبي طالب عليه

۶۱ خوارزمی، موفق بن احمد، المناقب: ۲۷۵ حدیث ۲۵۶

۶۲ گنجی، محمد بن یوسف، کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب: ۲۴۷

۶۳ میلانی، سید علی، جواهر الکلام فی معرفة الإمامة والإمام: ۵ / ۱۵ - ۶۱

۶۴ «أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ * وَقَفَّوهُمْ إنيهم مَسْئُولُونَ» آیات ۲۲ تا ۲۴ سوره صافات.

السلام)»^{۶۵} زمانی که روز قیامت شود و پل صراط بر دهانه جهنم نصب شود کسی از آن عبور نمی کند مگر اینکه همراه او نامه ولایت امیر المؤمنین علیه السلام باشد. طبق این حدیث کلمه موصول (من معه) شامل هر کسی از جمله بنی اسرائیل می شود و اختصاص به مسلمین ندارد.

محقق کتاب مناقب ابن مغازلی^{۶۶} دو اشکال سندی به این حدیث دارد و حدیث را موضوع می داند. او می نویسد: فيه الغلابی هالک متهم بالوضع وإن تعجب فاعجب من ابن حبان كيف يذكره في الثقات مع كلام أهل العلم الشديد فيه! راجع الميزان (ج ۳ ص ۵۵۰) و شیخه العباس بن بکار، قال الدارقطنی: كذاب. راجع الميزان (ج ۲ ص ۳۸۲).^{۶۷} غلابی هالک و متهم به وضع است و باید از ابن حبان تعجب کنی که چطور او را توثیق کرده است با اینکه اهل علم کلام شدیداً در او دارند. استاد غلابی یعنی عباس بن بکار هم طبق نظر دارقطنی دروغگو است.

در مورد غلابی وقتی که ما به همان آدرس این محقق مراجعه می کنیم با این گزارش روبرو می شویم: ابن حبان او را در کتاب الثقات آورده و ابن منده می نویسد که در مورد او تکلم شده است و دارقطنی می نویسد که او وضع حدیث می کند. ذهبی سپس حدیثی در مورد فضیلت امام زین العابدین علیه السلام آورده و آن را از کذب غلابی می داند!!!^{۶۸}

تعبیر ابن منده جرح مجمل است لذا نمی تواند مقبول واقع شود.^{۶۹} ممکن است توثیق ابن حبان بر جرح دارقطنی مقدم شود بخاطر اینکه یکی از شروط قبول جرح و تعدیل این است که بخاطر اختلافات مذهبی طرف مقابل را جرح نکند.^{۷۰} در برخی از کتب، دارقطنی را متشدد در جرح دانسته

۶۵ ابن مغازلی، علی، مناقب امیر المؤمنین: ۳۱۰ ح ۲۸۹

۶۶ أبو عبد الرحمن ترکی بن عبد الله الوادعی

۶۷ ابن مغازلی، علی، مناقب امیر المؤمنین: ۳۱۰ ح ۲۸۹

۶۸ ذهبی، محمد، میزان الاعتدال فی نقد الرجال: ۳ / ۵۵۰

۶۹ جدیع، عبد الله، تحریر علوم الحدیث: ۱ / ۶۳۵

۷۰ جدیع، عبد الله، تحریر علوم الحدیث: ۱ / ۵۲۲

اند یعنی به کوچک ترین موردی شخص را جرح می کند.^{۷۱} در علوم حدیث ثابت شده است که جرح شخص متشدد مقبول نیست.^{۷۲} هر چند که در مورد ابن حبان ادعا شده که متساهل بوده ولی این به بحث ما ضرری وارد نمی کند چرا که نهایتاً توثیق او را کنار می گذاریم^{۷۳} همان گونه که جرح دارقطنی را بخاطر تشدد کنار می گذاریم در نتیجه واضح بودن غلابی ثابت نمی شود و می توان به عنوان مؤید از آن استفاده کرد هر چند که ضعیف باشد.^{۷۴} برخی از علمای عامه بعد از اینکه روایت غلابی در مورد امام زین العابدین علیه السلام و حکم دارقطنی به جعل این حدیث از سوی غلابی را آورده چنین می نویسند: لم یثبتہ بینة و كأنہ ظنہ لروایتہ مثل هذا الخبر استبعاداً منه ذلک. دارقطنی دلیلی بر این ادعایش نیاورده و چون این روایت را بعید شمرده لذا حکم به واضح بودن غلابی کرده است.^{۷۵}

همین نکته را در دفاع از عباس بن بکار آورد. ذہبی وقتی ترجمه او را می آورد با اینکه کمتر از یک صفحه است، ابتداءً تکذیب دارقطنی را نقل می کند سپس سه حدیث در مورد فضیلت حضرت زهرا و امیر المؤمنین و امام مهدی علیهم السلام آورده و تمام اینها را کذب و باطل و مصیبت می داند!!!^{۷۶} لازم به ذکر است که برخی "کذاب" بودن را جرح غیر مفسر می دانند.^{۷۷}

۷۱ نور، زهیر عثمان علی، ابن عدی و منهجه فی کتاب الکامل فی ضعف الرجال: ۲ / ۱۶۶

۷۲ لکنوی، محمد، الرفع و التکمیل فی الجرح و التعذیل: ۲۷۴ - ۲۷۵

۷۳ مخفی نماند که برخی از معاصرین از عامه دفاع مبسوطی از توثیقات ابن حبان دارد. مراجعه شود به: ممدوح، محمود، التعریف بأوهام من قسم السنن الی صحیح و ضعیف: ۱ / ۳۸۵ - ۴۳۹

۷۴ تبریزی، علی، الکافی فی علوم الحدیث: ۲۹۵

۷۵ حیدرآبادی، حسن زمان، القول المستحسن فی فخر الحسن: ۵۳۳

۷۶ ذہبی، محمد، میزان الاعتدال فی نقد الرجال: ۲ / ۳۸۲

۷۷ سیوطی، عبد الرحمن، تدریب الراوی: ۱ / ۳۶۰؛ ابو غدة، عبد الفتاح، ثلاث رسائل فی علم مصطلح الحدیث: ۱۴۶ (پاورقی)

شواهد حدیثی برای روایت مرحوم کلینی

در برخی از منابع عامه حدیثی با چند سند داریم که عهد به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام معنی شده است.

سند اول:

ابو نعیم می نویسد: «حدثنا أبو بكر الطلحي ثنا محمد بن علي بن دحيم ثنا عباد ابن سعيد بن عباد الجعفي ثنا محمد بن عثمان بن أبي البهلول حدثني صالح بن أبي الأسود عن أبي المطهر الرازي عن الأعشى الثقفي عن سلام الجعفي عن أبي برزة. قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «إن الله تعالى عهد إلي عهدا في علي فقلت يا رب بينه لي، فقال اسمع، فقلت سمعت. فقال إن عليا راية الهدى، وإمام أوليائي، ونور من أطاعني، وهو الكلمة التي ألزمتها المتقين، من أحبه أحبني، ومن أبغضه أبغضني، فبشره بذلك. فجاء علي فبشرته فقال يا رسول الله أنا عبد الله، وفي قبضته فإن يعذبني فبذني، وإن يتم لي الذي بشرتني به فالله أولى بي. قال: قلت اللهم اجل قلبه واجعل ربيعته الإيوان، فقال الله: قد فعلت به ذلك. ثم إنه رفع إلي أنه سيخصه من البلاء بشيء لم يخص به أحدا من أصحابي. فقلت يا رب أخي وصاحبي، فقال إن هذا شيء قد سبق إنه مبتلى ومبتلى به»^{٧٨} خداوند متعال در مورد علی عهدی به نمود. گفتم پروردگارا بیان بفرمایید. خداوند فرمود بشنو گفتم می شنوم. خداوند فرمود: علی پرچم هدایت است و امام اولیای من و نور هر کسی است که مرا اطاعت کند و او همان کلمه ای است که آن را بر متقین ملزم نمودم. هر کسی او را دوست داشته باشد مرا دوست دارد و هر کسی بغض او را داشته باشد بغض مرا دارد. پس علی را به این مطلب بشارت بده. من هم او را بشارت دادم ... همان گونه که مشاهده می شود طبق این حدیث، عهد بر ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام تطبیق شده است.

گنجی شافعی پس از نقل این حدیث، سند آن را حسن عال می داند.^{۷۹}

ابن جوزی می نویسد: این حدیث صحیح نمی باشد و اکثر راویان آن مجاهیل هستند.^{۸۰}

البانی می نویسد: رجال این سند همه مجهول اند و غیر از دو نفر از آنها دیگر از بقیه اثری در کتب جرح و تعدیل نیست.^{۸۱} عثمان خمیس هم همان کلام البانی را تکرار کرده است.^{۸۲}

همان گونه که مشاهده می شود افراد این حدیث با قطع نظر از تحسین سند از سوی گنجی شافعی، نهایتاً سند مجهول خواهند بود و فرد و ضاع در این سند گزارش نشده است و همین برای شاهد بودن کافی می باشد. سابقاً گذشت که یکی از شرائط جرح، دوری از تعصبات و اختلافات مذهبی است که به نظر در اینجا این شرط رعایت نشده و چون این حدیث با مذاق یک عده مناسبت نداشته آن را مجعول دانسته اند با اینکه در سند هیچ فرد جاعلی گزارش نشده است.

علاوه بر اینکه در دو سند دیگر هم فرد و ضاعی گزارش نشده است لذا با توجه با قاعده تقویت حدیث ضعیف به کثرت طرق که در ادامه اشاره می شود می توان از این روایات به عنوان شاهد حسن استفاده کرد نه اینکه صرفاً فقط شاهد ضعیف باشند.

کلام ابن تیمیه و مناقشه آن

تنها اشکال دلالی که برای این حدیث یافت شد کلام ابن تیمیه است. او می نویسد: «وَقَوْلُهُ فِي الْحَدِيثِ: هُوَ كَلِمَةُ التَّقْوَى. مِمَّا يَبِينُ أَنَّ هَذَا كَذِبٌ، فَإِنَّ تَسْمِيَتَهُ (كَلِمَةً) مِنْ جِنْسِ تَسْمِيَةِ الْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامِ كَلِمَةَ اللَّهِ وَالْمَسِيحِ سُمِّيَ بِذَلِكَ لِأَنَّ مَثَلَهُ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ، خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، فَهُوَ مَخْلُوقٌ بِالْكَلِمَةِ. وَأَمَّا عَلِيُّ فَهُوَ مَخْلُوقٌ كَمَا خُلِقَ سَائِرُ النَّاسِ. وَكَلِمَةُ التَّقْوَى مِثْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا

۷۹ گنجی، محمد بن یوسف، كفاية الطالب في مناقب علي بن ابي طالب: ۷۳

۸۰ ابن جوزی، عبد الرحمن بن علی، العلل المتناهية في الاحاديث الواهية: ۱ / ۲۳۷ ح ۳۸۲

۸۱ البانی، محمد ناصر الدین، سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة وأثرها السيئ في الأمة، ۱۰ / ۵۰۶

۸۲ خمیس، عثمان، كتاب المراجعات دراسة حدیثية نقدية: ۴۸۷ - ۴۸۹

الله، وَاللهُ أَكْبَرُ، مِنَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي يُصَدِّقُ الْمُؤْمِنُونَ بِمَضْمُونِهَا إِنْ كَانَتْ خَبْرًا ، وَيُطِيعُونَهَا إِنْ كَانَتْ أَمْرًا... وَكَلِمَةُ التَّقْوَى اسْمٌ جِنْسٍ لِكُلِّ كَلِمَةٍ يُتَّقَى اللهُ فِيهَا ، وَهُوَ الصِّدْقُ وَالْعَدْلُ. فَكُلُّ مَنْ تَحَرَّى الصِّدْقَ فِي خَبْرِهِ ، وَالْعَدْلَ فِي أَمْرِهِ فَقَدْ لَزِمَ كَلِمَةَ التَّقْوَى. وَأَصْدَقُ الْكَلَامِ وَأَعْدَلُهُ قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، فَهُوَ أَحْصَى الْكَلِمَاتِ بِأَنَّهَا كَلِمَةُ التَّقْوَى»^{۸۳} نامیدن علی به کلمه از جنس نامیدن مسیح به کلمه خدا است و مسیح به کلمه نامیده شد چرا که مثل او نزد خدا مانند مثل آدم بوده که خداوند او را از خاک خلق کرد سپس فرمود باش و او شد پس او مخلوق به کلمه است. اما علی مثل بقیه مردم خلق شده است. کلمه تقوی مثل "لا إله إلا الله و الله أكبر" از کلماتی است که اگر مضمونش خبر باشد مؤمنین آن را تصدیق می کنند و اگر امر باشد آن را اطاعت می کنند... و کلمه تقوی اسم جنس است برای هر کلمه ای که تقوای خداوند را در آن رعایت می کنند که همان صدق و عدل است. پس هر کسی که در خبرش صادق باشد و در امرش عادل باشد او ملازم با تقوی است. اصدق و اعدل کلام قول "لا إله إلا الله" است پس او اخص کلمات است به اینکه کلمه تقوی است.

اشکال اول:

ادعای اول ابن تیمیه این است که نامیده شدن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به کلمه را از جنس نامیده شدن حضرت مسیح به کلمه الله گرفته است. خب این ادعا نیازمند اثبات و اقامه دلیل است.

اشکال دوم:

ادعای دوم ابن تیمیه این است که کلمه الله بودن حضرت مسیح را به نحوه خلقت او مانند حضرت آدم تفسیر کرده است در حالی که اقوال مختلفی در کلمه الله بودن ایشان وجود دارد. در مورد نامیده شدن حضرت مسیح به کلمه آیاتی در قرآن وجود دارد مثل {إِنَّ اللهَ يَبْشُرُ الْبَشَرَ بِكَلِمَاتِهِ مِنْهُ اسْمُهُ

المسيح^{۸۴} و {إنما المسيح عيسى بن مريم رسول الله و كلمته^{۸۵}} كلمات برخی از علمای عامه را می آوریم.

طبری ذیل آیه ۴۵ سوره آل عمران می نویسد: «وَقَوْلُهُ: {بِكَلِمَةٍ مِنْهُ} [آل عمران: ۴۵] يَعْنِي: بِرِسَالَةٍ مِنْ اللَّهِ، وَخَبَرَ مِنْ عِنْدِهِ، وَهُوَ مِنْ قَوْلِ الْقَائِلِ أَلْقَى فَلَانٌ إِلَى كَلِمَةٍ سَرَّيَ بِهَا، بِمَعْنَى: أَخْبَرَنِي خَبْرًا فَرِحْتُ بِهِ، كَمَا قَالَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ: {وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ} [النساء: ۱۷۱] يَعْنِي بُشِّرَى اللَّهُ مَرْيَمَ بِعَيْسَى أَلْقَاهَا إِلَيْهَا فَتَأْوِيلُ الْكَلَامِ: ... يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِبَشْرَى مِنْ عِنْدِهِ هِيَ وَكَذَلِكَ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ. وَقَدْ قَالَ قَوْمٌ، وَهُوَ قَوْلٌ قَتَادَةَ: إِنَّ الْكَلِمَةَ الَّتِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ، هُوَ قَوْلُهُ: «كُنْ حَدَّثَنَا بِذَلِكَ الْحَسَنُ بْنُ يَحْيَى، قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ قَتَادَةَ، قَوْلُهُ: {بِكَلِمَةٍ مِنْهُ} [آل عمران: ۴۵] قَالَ: قَوْلُهُ «كُنْ» فَسَمَّاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كَلِمَتَهُ؛ لِأَنَّهُ كَانَ عَنْ كَلِمَتِهِ، كَمَا يُقَالُ لِمَا قَدَّرَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ: هَذَا قَدَّرَ اللَّهُ وَقَضَاؤُهُ، يَعْنِي بِهِ: هَذَا عَنْ قَدَرِ اللَّهِ وَقَضَائِهِ حَدَّثَ... وَقَالَ آخَرُونَ: بَلْ هِيَ اسْمُ لِعَيْسَى سَمَّاهُ اللَّهُ بِهَا كَمَا سَمَّى سَائِرَ خَلْقِهِ بِمَا شَاءَ مِنَ الْأَسْمَاءِ وَأَقْرَبُ الْوُجُوهِ إِلَى الصَّوَابِ عِنْدِي الْقَوْلُ الْأَوَّلُ»^{۸۶} {قول اول}: كلمه یعنی رسالت و خبری از جانب خدا همان طور که گفته می شود فلانی كلمه ای به من القاء کرد و مرا مسرور نمود یعنی خبری به من داد که موجب شادی من شد. همان گونه که خداوند می فرماید: كلمه اش را به مريم القاء کرد یعنی بشارت مريم به عيسى را به مريم القاء کرد. پس تأویل کلام چنین است: ...ای مريم خداوند تو را بشارت می دهد به بشارتی از جانب خودش که فرزندی برای تو می باشد و نام او مسیح است. {قول دوم}: عده ای گفته اند_ و آن قول قتاده است_ كلمه همان قول خداوند {كُنْ} است. در روایت آمده که خداوند او را كلمه اش نامید چون از كلمه خداوند به وجود آمد همان طور که به چیزی که خداوند تقدیر

۸۴ آل عمران: ۴۵

۸۵ النساء: ۱۷۱

۸۶ طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن: ۵ / ۴۰۶ - ۴۰۷

نموده است گفته می شود این قدر و قضای خداوند است یعنی از قضا و قدر خداوند به وجود آمده است. {قول سوم}: عده ای هم گفتند: کلمه اسمی برای عیسی است که خدا او را به آن نامیده است همان گونه که خداوند بقیه مخلوقات را به هر اسمی که خواسته نامیده است. نزدیک ترین قول به صحت قول اول است.

پس در تفسیر این آیه ابن تیمیه خلاف قول مختار طبری را گفته است و طبری قول اول را اختیار کرده در حالی که ابن تیمیه قول دوم را پذیرفته است. مخفی نماند که ابن تیمیه در توصیف طبری می نویسد: «وَأَمَّا أَهْلُ الْعِلْمِ الْكِبَارُ: أَهْلُ التَّفْسِيرِ، مِثْلُ تَفْسِيرِ مُحَمَّدِ بْنِ جَرِيرِ الطَّبْرِيِّ»^{۸۷} و او را از بزرگان اهل تفسیر می داند.

اشکال سوم:

ابن تیمیه می نویسد: مراد از کلمه تقوی مثل لا إله إلا الله است.

در حالی که در این حدیث نیامده که امیر المؤمنین علیه السلام کلمه تقوی است بلکه گفته شده که او کلمه ای است که متقین را ملزم به آن نمودم. {و هو الكلمة التي ألزمها المتقين}

سند دوم:

ابو نعیم می نویسد: حدثنا محمد بن حميد ثنا علي ابن سراج المصري ثنا محمد بن فيروز ثنا أبو عمرو لاهز بن عبد الله ثنا معتمر ابن سليمان عن أبيه عن هشام بن عروة عن أبيه قال ثنا أنس بن مالك. قال: بعثني النبي صلى الله عليه وسلم إلى أبي برزة الأسلمي فقال له - وأنا أسمع - «يا أبا برزة إن رب العالمين عهد إلي عهدا في علي بن أبي طالب: فقال إنه راية الهدى، و منار الإيمان، وإمام أوليائي، ونور جميع من أطاعني، يا أبا برزة علي بن أبي طالب أمين غدا في القيامة، وصاحب رايتي في القيامة علي مفاتيح خزائن رحمة ربي»^{۸۸} ای ابا برزه خداوند متعال عهدی در مورد علی بن ابی طالب به من

۸۷ ابن تیمیه، احمد بن عبد الحليم، منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية: ۷ / ۱۳

۸۸ ابو نعیم اصفهانی، احمد بن عبد الله، حلية الأولياء و طبقات الأصفياء: ۱ / ۶۶

نمود و فرمود: او پرچم هدایت و مناره هدایت و امام اولیای من و نور هر کسی است که از من اطاعت می کند. ای ابا برزه علی بن ابی طالب در فردای قیامت امین من است و صاحب پرچم من در قیامت بر کلیدهای خزائن رحمت پروردگام است.

مهمترین گفتار در مورد این سند کلام ابن عدی است و بقیه علماء کلام ابن عدی را تکرار کرده اند. ابن عدی می نویسد: «وهذا بهذا الإسناد باطل، وهو منکر الإسناد منکر المتن لأنَّ سُلَيْمَانَ التيمي عن هشام بن عروة، عن أبيه، عن أنس لا أعرف بهذا الإسناد غير هذا. ولاهز بن عبد الله مجهول لا يعرف والبلاء منه، ولا أعرف للاهز هذا غير هذا الحديث»^{۸۹} این حدیث هم از جهت اسناد و هم از جهت متن منکر است چون سلیمان تیمی از هشام از پدرش از انس فقط همین حدیث را نقل کرده است. و همچنین لاهز بن عبد الله مجهول است و شناخته شده نیست و بلاء از اوست و لاهز غیر از این حدیث حدیث دیگری ندارد.

ابن حجر می نویسد: قال ابن عدی: بغدادی مجهول یحدث عن الثقات بالمناكير... هذا باطل.^{۹۰}

آیت الله میلانی مد ظلّه در جواب به کلام ابن حجر چنین می نویسند: اولاً او حدیث را بدون هیچ دلیلی رد کرده است. ثانیاً اینکه از ابن عدی نقل کرده که لاهز بن عبد الله از ثقات احادیث منکر نقل کرده این مطلب در کتاب ابن عدی وجود ندارد بلکه ابن عدی تصریح دارد که لاهز فقط همین حدیث را نقل کرده و اصلاً حدیث دیگری نقل نکرده تا بگویید از ثقات احادیث منکر نقل کرده است.^{۹۱} ما سابقاً کلام ابن عدی را نقل کردیم و مشاهده نمودید این زیاده ای که ابن حجر ادعا نموده در کلام ابن عدی وجود ندارد.

۸۹ ابن عدی، ابو احمد، الكامل فی ضعفاء الرجال: ۸ / ۴۵۹

۹۰ عسقلانی، ابن حجر، لسان المیزان: ۸ / ۴۰۹

۹۱ میلانی، سید علی، شرح منهاج الكرامة فی معرفة الامامة: ۲ / ۳۴۵ - ۳۴۶

خطیب بغدادی می نویسد: «حدثني أحمد بن محمد المستملي، أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْوَرَّاقِ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْأَزْدِيُّ الْحَافِظُ قَالَ: لَاهُزَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ التِّيمِيِّ الْبَغْدَادِيِّ غَيْرَ ثِقَةٍ وَلَا مَأْمُونٍ، وَهُوَ أَيْضًا مَجْهُولٌ»^{۹۲}

آیت الله میلانی مد ظلّه در جواب این عبارت چنین می نویسد: ابو الفتح ازدی ضعیف است و بر تجربیات او اعتماد نمی شود.^{۹۳} سپس ایشان به کلام ذهبی و ابن حجر استشهاد می کنند. ذهبی می نویسد: به قول ازدی التفات نمی شود چرا که زبان او در جرح، دارای طغیان است.^{۹۴} ابن حجر هم می نویسد: تجربیات ازدی معتبر نیست چرا که او ضعیف است.^{۹۵}

ابن جوزی این حدیث را در کتاب موضوعات خویش آورده است.^{۹۶}

همان گونه که مشاهده می شود فرد و ضاع و جاعل در این حدیث گزارش نشده است فقط نهایتاً در مورد لاهز گفتند که مجهول است و ادعا شده است که اسناد و متن منکر است.

برخی از علمای زیدی مذهب معاصر از این حدیث به عنوان مؤید استفاده کرده است.^{۹۷} پس حدیث در نظر او هر چند که ضعیف است اما ضعف شدیدی ندارد لذا می تواند مؤید باشد.

مرحوم بیاضی پس از اینکه این روایت را از ابو نعیم نقل می کند آن را به نظم در آورده است که شروع آن چنین است: قد أسند الحافظ في حليته قول النبي في علي مستطر^{۹۸}

۹۲ خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد و ذیوله: ۱۴ / ۱۰۲

۹۳ میلانی، سید علی، شرح منهاج الكرامة في معرفة الامامة: ۲ / ۳۴۶

۹۴ ذهبی، محمد بن احمد، میزان الاعتدال: ۱ / ۶۱

۹۵ عسقلانی، ابن حجر، هدی الساری مقدمة فتح الباری: ۴۳۰

۹۶ ابن جوزی، عبد الرحمن بن علی، الموضوعات: ۱ / ۳۸۸

۹۷ حذاء، امین، الاحادیث التي صححت في الآل: ۱۹۴

۹۸ بیاضی، علی بن یونس، الصراط المستقیم الی مستحقّی التقدیم: ۲ / ۲۳ - ۲۴

سند سوم:

ابن عساکر می نویسد: «أخبرنا أبو البركات عمر بن إبراهيم بن محمد الزيدي أنا أبو الفرج الشاهد أنا أبو الحسن محمد بن جعفر النجار النحوي أنا أبو عبد الله محمد بن القاسم المحاربي نا عباد بن يعقوب أنا علي بن هاشم عن محمد بن عبيد الله بن أبي رافع عن عون بن عبيد الله عن أبي جعفر وعن عمر بن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن الله تعالى عهد إلي في علي عهدا قلت رب بينه لي قال أسمع يا محمد قال إن عليا راية الهدى بعدي وإمام أوليائي ونور من أطاعني وهو الكلمة التي أكرمتها المتقين فمن أحبه أحبني ومن أبغضه أبغضني فبشره بذلك هذا مرسل»^{۹۹}

تنها اشکالی که ابن عساکر کرده ارسال این سند است.

آیت الله میلانی مد ظلّه در جواب می فرمایند: امام باقر علیه السلام حدیث را نقل نمی کنند مگر از پدران خویش از رسول الله صلی الله علیه و آله. و عمر بن علی هم نقل حدیث نمی کنند مگر از پدرشان حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام. اگر در سند طعنی وجود داشت ذکر می کرد و این حدیث بدون شبهه صحیح است.^{۱۰۰}

۹۹ ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ دمشق: ۴۲ / ۲۷۰

۱۰۰ میلانی، سید علی، شرح منهاج الكرامة فی معرفة الامامة: ۲ / ۳۴۵

قاعده تقویت حدیث به کثرت طرق

بر فرض که تمام این سه سند ضعیف باشند ما می توانیم از قاعده تقویت حدیث ضعیف به کثرت طرق استفاده کنیم زیرا همان گونه که مشاهده نمودید ما سه طریق و چهار راوی اخیر داریم {امام محمد باقر علیه السلام، عمر بن علی، ابو برزه، انس بن مالک} و بزرگانی مثل سیوطی این قاعده را در صورتی که در اسناد فرد فاسق وجود نداشته باشد قبول می کنند.^{۱۰۱} همان گونه که مشاهده نمودید در این سه سند فرد فاسقی گزارش نشده است. آیت الله میلانی مد ظله این قاعده را به عنوان یکی از جواب ها به اشکال این حدیث مطرح نموده اند.^{۱۰۲} در برخی از کتب به صورت مفصل از این قاعده بحث شده است.^{۱۰۳}

۱۰۱ سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی: ۱ / ۱۹۲ - ۱۹۴

۱۰۲ میلانی، سید علی، شرح منهاج الكرامة فی معرفة الامامة: ۲ / ۳۴۶

۱۰۳ نخبة من كبار العلماء، موسوعة بیان الاسلام، الرد علی الافتراءات و الشبهات، القسم الثالث، السنة النبوية، المجلد الثالث، الجزء السابع ۹۹ - ۱۰۵

شاهد قرآنی

آیه ای از قرآن داریم که برخی از علمای عامه واژه عهد به کار رفته در آیه را به امامت معنی نموده‌اند.

لا ینال عهدی الظالمین.^{۱۰۴} در بیان عهد چنین گفته شده است: «قال ابن عباس: "عهدی. نبوتی

"وقال مجاهد: "العهد هنا: الإمامة، لا يستحق الظالم الإمامة"»^{۱۰۵}

۱۰۴ البقرة: ۱۲۴

۱۰۵ قیسی، مکی بن ابی طالب، الهدایة الی بلوغ النهایة: ۱ / ۴۲۸

نتیجه

دکتر حمود نایف دبوس و برخی دیگر از معاصرین ادعا نمودند که شیعه مبتلا به تأویلات باطنی است و مثال به روایت مرحوم کلینی در ذیل آیه ۴۰ سوره بقره زد که در آن، عهد بر ولایت امیر المؤمنین علیه السلام تطبیق شده است. در جواب اول اشکال اول بیان نمودیم که اگر قرار باشد تأویل عهد در این آیه بر ولایت امیر المؤمنین علیه السلام، تأویل باطنی باشد، باید تأویل آیه بر نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله هم که در برخی از روایات عامه آمده، تأویل باطنی باشد؛ چرا که طبق نظر عده ای از علمای عامه مراد از عهد در اینجا، عام بوده و شامل هر عهدی می شود. در جواب دوم هم از روایت صحیح بخاری استفاده کردیم که عهد در آیه ۲۷ سوره بقره بر اطاعت از امیر المؤمنین علیه السلام تطبیق شده است و طبق نظر عده ای از علمای عامه بین آیه ۲۷ و آیه ۴۰ اتحاد در معنای عهد وجود دارد. حال یا باید دکتر دبوس قبول کند که این روایات موجود در منابع خودشان هم دارای تأویل باطنی است یا اینکه اسم چنین تأویلی را تأویل باطنی نداند.

فهرست منابع

آلوسی، شهاب الدین محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، تحقیق علی عطیة، چاپ اول، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۵.

ابن ابی حاتم، ابو محمد عبد الرحمن، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق اسعد محمد طیب، چاپ سوم، مکتبه نزار مصطفی الباز، عربستان سعودی، ۱۴۱۹.

ابن ابی زمنین، محمد، تفسیر القرآن العزیز لابن ابی زمنین، تحقیق حسین بن عکاشة، چاپ اول، الفاروق الحدیثیة، مصر، ۱۴۲۳.

ابن تیمیہ، تقی الدین ابو العباس احمد بن عبد الحلیم، منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة القدیریة، تحقیق محمد رشاد سالم، چاپ اول، جامعة الامام محمد بن سعود، بی جا، ۱۴۰۶.

ابن جوزی، عبد الرحمن بن علی، العلل المتناهیة فی الأحادیث الواهیة، تحقیق إرشاد الحق الأثري، چاپ دوم، إدارة العلوم الأثریة، فیصل آباد، پاکستان، ۱۴۰۱.

ابن جوزی، عبد الرحمن بن علی، الموضوعات، تحقیق عبد الرحمن محمد عثمان، چاپ اول، المكتبة السلفية بالمدينة المنورة، ۱۳۸۶.

ابن جوزی، عبد الرحمن بن علی، زاد المسیر فی علم التفسیر، تحقیق عبد الرزاق المهدي، چاپ اول، دار الكتاب العربي - بیروت، ۱۴۲۲.

ابن جوزی، عبد الرحمن بن علی، كشف المشكل من حدیث الصحیحین، تحقیق علي حسين البواب، بی جا، دار الوطن، الرياض، بی تا.

ابن عدی جرجانی، ابو احمد، الكامل فی ضعفاء الرجال، تحقیق عادل أحمد عبد الموجود، چاپ اول، الکتب العلمیة، بیروت، لبنان، ۱۴۱۸.

ابن عساكر، على بن حسن، تاريخ مدينة دمشق، تحقيق محب الدين أبو سعيد عمر بن غرامة العمري، بي جا، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بي جا، ١٤١٥.

ابن عطية، عبد الحق، المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز، تحقيق عبد السلام محمد، چاپ اول، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤٢٢.

ابن فارس، احمد، معجم مقاييس اللغة، تحقيق عبد السلام هارون، چاپ اول، مكتب الاعلام الاسلامي، قم، ١٤٠٤.

ابن قتيبة، عبد الله، غريب القرآن، تحقيق أحمد صقر، بي جا، دار الكتب العلمية، بي جا، ١٣٩٨.

ابن كثير، اسماعيل بن عمر، تفسير القرآن العظيم، تحقيق سامي السلامة، چاپ دوم، دار طيبة، بي جا، ١٤٢٠.

ابن ملقن، عمر، التوضيح لشرح الجامع الصحيح، تحقيق دار الفلاح، چاپ اول، دار النوادر، دمشق، ١٤٢٩.

ابن هبيرة، يحيى، الإفصاح عن معاني الصحاح، تحقيق فؤاد عبد المنعم أحمد، بي جا، دار الوطن، بي جا، ١٤١٧.

ابو غدة، عبد الفتاح (محقق)، ثلاث رسائل في علم مصطلح الحديث للسجستاني و المقدسي و الحازمي، چاپ دوم، مكتب المطبوعات الاسلامية، ١٤٢٦.

ابو نعيم اصفهاني، احمد بن عبد الله، حلية الأولياء وطبقات الأصفياء، بي جا، مطبعة السعادة، بي جا، ١٣٩٤.

اسعدى، محمد، سايه ها و لايه هاى معنایی، چاپ دوم، بوستان كتاب، قم، ١٣٨٦ ش.

البانى، محمد ناصر الدين، سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة وأثرها السيئ في الأمة، چاپ اول، مكتبة المعارف، رياض، ١٤٢٥.

بخارى، محمد بن اسماعيل، صحيح البخارى، بى چا، السلطانية بالمطبعة الكبرى الأميرية ببولاق مصر، ١٣١١.

بهجت پور، عبد الكريم، تفسير فريقين، چاپ اول، آثار نفيس، قم، ١٣٩١ ش.

بياضى، على بن يونس، الصراط المستقيم الى مستحقى التقديم، تحقيق محمد باقر بهبودى، چاپ چهارم، انتشارات مرتضوى، تهران، ١٣٨٤ ش.

تبريزى، على، الكافى فى علوم الحديث، چاپ اول، الدار الاثرية، عمان، ١٤٢٩.

حيدرآبادى، حسن زمان، القول المستحسن فى فخر الحسن، چاپ دوم، عزيز دكن، حيدر آباد، ١٣١٢.

تفتازانى، سعد الدين، شرح المقاصد، چاپ اول، شريف رضى، قم، ١٤٠٩.

جديع، عبد الله، تحرير علوم الحديث، چاپ اول، مؤسسة الريان، بيروت، ١٤٢٤.

حكمت بن بشير بن ياسين، الصحيح المسبور من التفسير بالمأثور، چاپ اول، دار المآثر للنشر والتوزيع والطباعة، المدينة النبوية، ١٤٢٠.

خطيب بغدادى، ابو بكر احمد بن على، تاريخ بغداد وذيوله، تحقيق مصطفى عبد القادر عطا، چاپ اول، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٧.

خميس، عثمان، كتاب المراجعات دراسة حديثية نقدية، چاپ اول، مكتبة الامام الذهبى، كويت، ١٤٣٧.

- خوارزمی، موفق بن احمد، المناقب، چاپ دوم، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۱.
- دبوس، حمود نایف، عقائد الشيعة و حقائقهم المغيبة چاپ اول، دار الآثار، مصر، ۱۴۴۰.
- درّه، محمد علی طه، تفسیر القرآن الکریم وإعراجه وبیانه، چاپ اول، دار ابن کثیر، دمشق، ۱۴۳۰.
- ذهبی، شمس الدین، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تحقیق علی محمد البجاوی، چاپ اول، دار المعرفة للطباعة والنشر، بیروت، لبنان، ۱۳۸۲.
- ذهبی، محمد حسین، التفسیر و المفسرون، بی جا، مکتبه وهبه، قاهره، بی تا.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، چاپ اول، دار القلم، بیروت، ۱۴۱۲.
- ربانی، علی، امامت در بینش اسلامی، چاپ هشتم، بوستان کتاب، قم، ۱۳۹۸ ش.
- زرکشی، بدر الدین، البرهان فی علوم القرآن، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، چاپ اول، دار احیاء الکتب العربیة، بی جا، ۱۳۷۶.
- سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، الاتقان فی علوم القرآن، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، هیئة المصریة، بی جا، ۱۳۹۴.
- سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، تدریب الراوی فی شرح تقریب النوای، تحقیق أبو قتیبة نظر محمد الفاریابی، بی جا، دار طیبة، بی جا، بی تا.
- سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، نواهد الأبقار و شوارذ الأفكار = حاشیة السیوطی علی تفسیر البیضاوی، بی جا، جامعة أم القرى، المملكة العربية السعودية، ۱۴۲۴.
- شاکر، محمد کاظم، روش های تأویل قرآن، چاپ سوم، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۸ ش.
- شیرازی، سید محمد، تقریب القرآن إلى الأذهان، چاپ اول، دار العلوم، بیروت، ۱۴۲۴.

طباطبائی، سید محمد حسین، تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن، بی چا، دار التعارف، بیروت، ۱۴۲۷.

طباطبائی، سید حیدر، پژوهشی تطبیقی در بطون قرآن، پژوهش های تفسیر و علوم قرآن، قم، ۱۳۸۷ش.

طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، تحقیق السید محمد باقر الخرسان، بی چا، نشر مرتضی، مشهد، ۱۴۰۳.

طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، تحقیق عبد الله التركي، چاپ اول، دار هجر، بی جا، ۱۴۲۲.

عبادی، صباح عیدان حمود، فهم الخطاب القرآنی بین الامامية و الاشاعرة، چاپ اول، دار الفيحاء، عراق، ۱۴۳۴.

عثیمین، محمد بن صالح، تفسیر القرآن الکریم (الفاتحة - البقرة)، چاپ اول، دار ابن جوزی، المملكة العربية السعودية، ۱۴۲۳.

عراقی، زین الدین، شرح التبصرة و التذكرة، عبد اللطيف الهميم - ماهر ياسين فحل، چاپ اول، دار الكتب العلمية، بیروت، ۱۴۲۳.

عسال، محمد محمد ابراهیم، الشيعة الاثني عشرية و منهجهم فی تفسیر القرآن الکریم، چاپ اول، ۱۴۲۷.

عسقلانی، ابو الفضل احمد بن علی، لسان الميزان، تحقیق عبد الفتاح أبو غدة، چاپ اول، دار البشائر الإسلامية، بی جا، بی تا.

عسقلانى، ابو الفضل احمد بن على، هدى السارى مقدمة فتح البارى، تحقيق محب الدين الخطيب،
بى چا، المكتبة السلفية، مصر، ١٣٨٠.

عينى، بدر الدين، عمدة القارى شرح صحيح البخارى، تصحيح شركة من العلماء بمساعدة إدارة
الطباعة المنيرية، بى چا، بى نا، بى جا، بى تا.

فاكر مييدى، محمد، قواعد التفسير لى الشيعة و السنة، چاپ اول، مجمع جهانى تقريب بين مذاهب
اسلامى، تهران، ١٤٢٨.

قرطبى، محمد، الجامع لأحكام القرآن، تحقيق احمد البردونى، چاپ دوم، دار الكتب المصرية، قاهرة،
١٣٨٤.

قسطلانى، احمد بن محمد، إرشاد السارى لشرح صحيح البخارى، چاپ هفتم، المطبعة الكبرى
الأميرية، مصر، ١٣٢٣.

قفارى، ناصر، اصول مذهب الشيعة الامامية الاثنى عشرية، دار النشر، چاپ اول، ١٤١٤.

كارامبيرى، مامادو، موقف الراضة من القرآن الكريم، بى چا، مكتبة ابن تيمية، بى جا، بى تا.

كلينى، محمد بن يعقوب، الكافى، تحقيق على اكبر الغفارى، بى چا، دار الكتب الإسلامية، تهران،
١٤٠٧.

كورانى، احمد بن اسماعيل، الكوثر الجارى إلى رياض أحاديث البخارى، تحقيق أحمد عزو عناية، بى
چا، دار إحياء التراث العربى، بيروت، ١٤٢٩.

گنجى شافعى، محمد بن يوسف، كفاية الطالب فى مناقب على ابن ابى طالب، بى چا، دار إحياء
تراث أهل البيت عليهم السلام، تهران، ١٤٠٤.

لكنوى، محمد، الرفع و التكميل فى الجرح و التعديل، تحقيق عبد الفتاح ابو غدة، چاپ سوم، مكتب المطبوعات الاسلاميه، حلب، ١٤٠٧.

مجلسى، محمد باقر، مرآة العقول فى شرح أخبار آل الرسول، تحقيق السيد هاشم الرسولى المحلاتى، بى چا، دار الكتب الإسلاميه، تهران، ١٤٠٤.

مازندرانى، محمد صالح بن احمد، شرح الكافى، بى چا، المكتبة الإسلاميه، طهران، ١٣٨٢.

مظهرى، محمد ثناء الله، التفسير المظهرى، تحقيق غلام نبى التونسى، بى چا، مكتبة الرشديه، الباكستان، ١٤١٢.

مغازلى، على، مناقب امير المؤمنين، چاپ اول، دار الاثار، صنعاء، ١٤٢٤.

معرفت، محمد هادى، التفسير الاثرى الجامع، چاپ اول، مؤسسه تهמיד، قم، ١٤٢٩.

مكى بن ابى طالب، ابو محمد، الهداية إلى بلوغ النهاية فى علم معانى القرآن وتفسيره، وأحكامه، وجمل من فنون علومه، چاپ اول، مجموعة بحوث الكتاب والسنة، كلية الشريعة والدراسات الإسلاميه، جامعة الشارقة، ١٤٢٩.

ممدوح، محمود سعيد، التعريف بأوهام من قسم السنن الى صحيح و ضعيف، چاپ اول، دار البحوث، امارات، ١٤٢١.

مناوى، عبد الرؤوف، الفتح السماوى بتخرىج أحاديث القاضى البيضاوى، تحقيق أحمد مجتبى، بى چا، دار العاصمة، الرياض، بى تا.

ميلانى، سيد على، جواهر الكلام فى معرفة الإمامة و الإمام، بى چا، مركز الحقائق الإسلاميه، قم، ايران، ١٣٨٩.

ميلانى، سيد على، شرح منهاج الكرامة فى معرفة الإمامة، چاپ اول، مركز الحقائق الإسلامية، قم، ۱۳۸۶ ش.

نخبة من كبار العلماء، موسوعة بيان الاسلام، الرد على الافتراءات و الشبهات، القسم الثالث، السنة النبوية، دار نهضة مصر. بى چا، بى تا.

نور، زهير عثمان على، ابن عدى و منهجه فى كتاب الكامل فى ضعفاء الرجال، چاپ اول، مكتبة الرشد، رياض، ۱۴۱۸.

نیشابورى، مسلم بن الحجاج، صحيح مسلم، تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، بى چا، دار إحياء التراث العربى، بيروت، ۱۳۷۴.

حذاء، امين، الاحاديث التى صححت فى فضل الآل، چاپ ششم، الافاق العربية، يمن، ۱۴۳۵.

واحدى، على بن احمد، الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز، تحقيق صفوان عدنان داوودى، چاپ اول، دار القلم أالدار الشامية، دمشق، بيروت، ۱۴۱۵.

واحدى، على بن احمد، الوسيط فى تفسير القرآن المجيد، الشيخ عادل أحمد عبد الموجود، چاپ اول، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۱۵.

واحدى، على بن احمد، التفسير البسيط، چاپ اول، جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، ۱۴۳۰.

مجلات

حسين پورى، امين، تأويل قرآن به مقامات اهل بيت عليهم السلام مبانى و پيش فرض ها، فصلنامه تخصصى پژوهشهاى قرآنى، سال هجدهم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۱.

آراسته، مهدی (و فتح الله نجار زادگان و عبد الهادی مسعودی و محمد حسن احمدی)، باطن و لائی
قرآن و روایات تأویلگر آیات به مقامات ائمه علیهم السلام.